

# کوس: پایتخت فریدون

فریدون جنیدی

۱۳۸۵/۳/۲۱

در هنگام درازآهنگ زندگی مادرسالاری، از آنجا که مادران را با یکدیگر نبرد نبوده است، ارتش و سازمان و دولت را نیز کارآئی نبود، و باستانشناسانی که در گستره ایران فرهنگی بکاوش پرداخته‌اند، هیچ ابزار، و دگرگونی که نشانه نبرد و ویرانی بوده باشد، نیافته‌اند.

نبرد با چیرگی بابل نخستین که در نامه‌های ایرانی از آن با نام «بیوراسب» یاد شده است آغاز گردید، و در تپه‌های باستانی که بیش از هفت هزار سال بر آنها روزگار گذشته است، در سر هفت هزار سال، نشانه ویرانی و آتش و درد و کشتار، نمایان است، و از آنجا که بابلیان یا بیوراسب که در نامه‌های ایرانی از آن با نام ضحاک نیز یاد شده است، یک هزار سال بر ایران، فرمان همراه با کشتار و سوختار راندند. راه پادرمز با آنان، نیرومندی تن و برگرفتن جنگ افزار، و بهم پیوستن بود که به پیدایی سپاه انجامید و چون سپاه در گوشه گوشه ایران پدید آمد، سازمانی برای نگرش بکار سپاهیان بایسته می‌نمود، که خود به فرماندهی یگانه، و پادشاهی انجامید، و نخستین پادشاه پس از بابلیان «فریدون» بود که او را پدر آریائیان جهان باید نامیدند.

پایتخت فریدون بر بنیاد گفتار شاهنامه، شهری بوده است بنام «کوس»:

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد      نشست اندر آن نامور بیشه کرد؛  
کجا، کز جهان کوس، خوانی ورا      جز این نیز نامی ندانی ورا

شهر تمیشه در تبرستان، بر سر کوهی سخت گذر بنیاد نهاده شده بود که در زمان‌های پسین بر دست سپاهیان عرب ویران شد، و از شهر باستانی کوس نیز پس از ویران شدن دو روستای خرد در شهرستان نور، همچون دو جوانه نازک از درختی تنومند، برجای مانده است:

۱- کوسه زر

۲- کوسه مله

از گفتار فردوسی پیدا است که جایگاه «کوس» را در زمان فردوسی نمی‌دانسته‌اند، اما پیش از اسلام بر ایرانیان روشن بوده است:

بهنگام رفتن انوشیروان بگرگان:

ز گرگان، بساری و آمل شدند،      بهنگام آوای بلبل شدند  
در و دشت، یکسر، پر از بیشه بود      دل شاه ایران پر اندیشه بود  
ز هامون بکوهی برآمد بلند      یکی باره‌ای برنشسته سمند  
سوی کوه و آن بیشه‌ها بنگرید      گل و سنبل و آب و نخچیر دید  
چنین گفت کای روشن کردگار      جهاندار و پیروز و پروردگار

تویی آفریننده هور و ماه  
جهان آفریدی بدین خرّمی  
کسی کاو جز از تو پرستد همی  
ازیرا فریدون یزدانپرست  
گشاینده و هم نمایند راه  
که از آسمان نیست پیدا زمی  
روانرا بدوزخ فرستد همی  
بدین جای برساخت جای نشست!

اینچنین شهر باستانی کوس در شهرستان نورِ تبرستان نخستین جایگاه فرمانروایی در ایران بوده است و بیگمان نخستین پایگاه خرد و فرهنگ و دانش، و نخستین خاستگاه دانشوران و افزارمندان و دیوانیان ایران بوده است، پیش از آنکه آریائیان بهنگام فریدون به سه تیره بخش شوند، آن جایگاه، همچنان پایتخت جهان آریا بشمار میرفته است.

\*

پس از فریدون نیز بهنگام فرمانروایی منوچهر (=نژاد مانوش؛) باشندگان کوهستان‌های پیرامون دماوند، پایتخت اندکی از جایگاه خویش بسوی خراسان پیش می‌رود، و در شهر آمل پای میگیرد! آنجا که سام نریمان برای نبرد با مهرباب کابل خدای بسوی نیمروزان، سپه می‌راند، فرزندش زال پذیره او می‌رود و در میان سخنان می‌گوید:

به ارّه تنم را بدو نیم کن  
ز کابل میمای با من سخن

و سام در نامه‌ای که بمنوچهر می‌نویسد، از این داستان چنین یاد میکند:

مرا گفت: بر دار آمل کنی  
از آن به که آهنگ کابل کنی

و این گفتار چنین می‌نماید که بدان هنگام آمل پایتخت ایران بوده است.

\*

گفتار دیگر آنست که چگونه شاید فرزندان فریدون را از نژاد دیوان خواندن؟ چنانکه امروز همواره از دیوان مازندران یاد می‌شود!

نام سرزمین فریدون همواره «تبرستان» بوده است، و انبوه یادکردهای باستانی، راه همه گمان‌های دیگر را می‌بندد...

واژه مازندران بر چین و شکن‌ها و سازهای کوهستان البرز نهاده شده است، و این سخن فرخی سیستانی راز آنرا باز می‌گوید:

برآمد ز کوه، ابر مازندران  
چو مار شکنجی و ماز، اندر آن

از سویی واژه «دوین» که دوبار تنها در تاریخ تبرستان ابن اسفندیار آمده، و از همه فرهنگهای ایرانی فرو افتاده است بر بنیاد گفتار وی چیزی جز «کوه» و بلندی نیست:

«همه ساله اسپهبد فرخان، برای شکار و شراب به زیرتر «دوینی» رفتی که کاخ اسپهبد خورشید بود!»  
واژه دوین با فرو افتادن «و» میانین از آن، بگونه «دین» درآمده است که خوشبختانه هنوز در تبرستان نمونه‌های فراوان دارد و به تپه‌های بلندی که جایگاه دیوان برید و برج‌های دیده‌بانی و آتش بوده است، و در گذر زمان، ویران شده و بگونه تپه درآمده است، که خود نشاندهنده نام «دوین» است.

و از سویی با فرو افتادن «ن» پایانین بگونه دو (=دیو) در آمد که نام همان رشته کوههای پیچاپیچ و پرماز میان تبرستان و دشت میانی ایران است، و چون ایرانیان خواستند که آن کوهها را به چراگاههای دشتهای خویش بیفزایند، و این سخن در گفتار دیو سپید به کاووس آمده است:

همی برتری را بیاراستی چراگاه مازندرانی خواستی

با چنین اندیشه، ایرانیان از هر دو سوی کوهستان البرز بیلا می‌رفتند، و یکایک به چراگاهها دست می‌یافتند، و بالا رفتن آنان از «دوین»ها بود، و با هیچیک از آن دوینها دشواری پیش نیامد مگر با دوین سپید که بزرگترین دوینها است، و همواره از برف، سر، سپید دارد! شیوه نبرد دوین سپید با ایرانیان نیز چنین گزارش شده است:

شب آمد، یکی ابر شد تا بماه	جهان گشت چون روی زنگی، سیاه
زگردون بسی سنگبارید و خشت	پراکنده گشتند، ایران بدشت
بسختی، چو یکهفته اندر کشید	نیامد همی روشنایی پدید
بهشتم بغرید دیو سپید	که ای شاه بی بر، بکردار بید
همی برتری را بیاراستی؟	چراگاه مازندان خواستی؟
کنون آنچه اندرخور کار تست	دلت یافت، آن آرزوها که جست!

از این سخنان، روشن بر می‌آید که نبرد دوین سپید، یا دیو سپید با ایرانیان، همانا یک گدازه‌افشانی همراه با دود فراوان بوده است، و آن گروه از ایرانیان که پیرامون دیو سپید بوده‌اند، از آن دود و گدازه که بر سرشان ریخته است آزار دیده و کشته شده‌اند!

از برای آنکه گفتار را با شاهنامه پایان رسانیم، این سخن دیو سپید را در پاسخ یاری خواهی شاه مازندان بخوانیم:

چنین پاسخ داد، دیو سپید که از روزگاران مشو ناامید

سرش گشت، با چرخ گردنده راست!

بگفت این و چون کوه، بر پای خاست

سخن کوتاه! شایسته نیست که فرزندان فریدون خویش را همبسته دیوان در شمار آورند.

\*\*\*



تپه باستانی شهر کوس



راه گردونه رو باستانی  
شهر کوس



پلندای باروی ویران شده  
شهر کوس با توجه به بالای  
پیک مرد

